

وضعیت اعتماد عمومی اساتید دانشگاه‌ها به کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران

سیدمهدی اعتمادی فرد^۱

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۲/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۸

چکیده

اعتماد نخبگان به نظام بخشی از سرمایه اجتماعی است که به تحقق هر چه بیشتر اهداف نظام منجر می‌شود. اساتید دانشگاه از جمله مهم‌ترین گروه‌های نخبه محسوب می‌شوند که به دلیل ارتباط و تأثیرگذاری بر دانشجویان سهم عمده‌ای در میان نخبگان دارند. پرسش اساسی در مقاله حاضر، معطوف به چیستی و چگونگی جنبه‌های مختلف اعتماد اساتید به نظام و پرسش‌های فرعی نیز به جنبه‌های نگرشی و ذهنی و راهبردهای افزایش آن معطوف است. روش‌های اصلی برای پاسخگویی به پرسش‌ها، مصاحبه‌های عمیق با اساتید و تحلیل ثانویه داده‌های کمی است. مصاحبه‌شوندگان بر اساس نمونه‌گیری هدف‌مند انتخاب شدند و تلاش شده تا تنوع در آن‌ها حفظ شود، به گونه‌ای که به رویکردهای سیاسی مختلف اساتید نیز توجه شود. داده‌ها و اظهارات مصاحبه‌شوندگان حاکی از آن است که اعتماد عمومی مردم و اساتید به سایر افراد در جامعه در مقایسه با گذشته رو به کاهش است. این امر زمینه منفی افزایش بی‌اعتمادی اساتید به نظام را نیز ایجاد می‌کند. تأکید عمده مصاحبه‌شوندگان بر آن است که بی‌اعتمادی اساتید به نظام، بیش از آنکه به هسته‌های بنیادین و قواعد نظام بازگردد به بازیگران و عملکردهای سازمانی مربوط است. انباشت و تراکم بی‌اعتمادی در این دو لایه بیرونی به لایه درونی قواعد نیز تسری می‌یابد.

واژه‌های کلیدی: اعتماد عمومی، توده‌گرایی، عملکرد سازمانی، قواعد مشروعیت‌بخش،

نخبه‌گرایی.

مقدمه و بیان مسئله

منابع جامعه‌پذیری افراد در جامعه نهاد خانواده تا مراکز آموزشی و تعلیمی را شامل می‌شود. این تنوع به حدی است که افراد سراسر عمر خویش را به تبادل ایده‌ها، معانی و کنش‌های روزمره مشغول‌اند و بر اساس آن شخصیت و ذهنیت خاصی شکل می‌گیرد (اکلس، ۲۰۰۷: ۶۶۵-۶۹۱). در این میان، مراکز دانشگاهی نقش منحصر به فردی در نظام اجتماعی ایفا می‌کند. افراد در تخصص‌ها و گرایش‌های متفاوت به تحصیل می‌پردازند و به منظور ایفای نقش در آینده حرفه‌ای و شغلی خود آماده می‌شوند. تجارب افراد قبل از تحصیل دانشگاهی و پس از آن به صورت معناداری متفاوت است. بخش عمده‌ای از تجارب گرم افراد تحصیل‌کرده متعلق به محیط دانشگاه است. این تجارب، به رفتارها یا مواجهه‌های اساسی بازمی‌گردد که برای فرد در طول زندگی از اهمیت و تعیین‌کنندگی برخوردار است. عمده کسانی که پس از اتمام تحصیلات متوسطه وارد محیط دانشگاه می‌شوند چنین تجارب گرمی مربوط به این محیط دارند. اساتید دانشگاه در این میان، از جمله مراکز ثقل یا نقاط کانونی‌اند که به چنین ذهنیت‌ها یا رفتارهایی شکل خاصی می‌بخشند.

از جمله لوازم بقای نظام‌های سیاسی معاصر و کارآمدی آن‌ها، مشروعیت و مقبولیتشان نزد اقشار و توده‌های مختلف مردم است. مردم در فهم سیاسی معاصر، رعیت سیاست‌مداران نیستند که صرفاً تحت تأثیر شیوه‌های حکمرانی قرارگیرند؛ بلکه خود شیوه‌های سیاستگذاری را نیز تعیین می‌کنند و بر آن‌ها مؤثرند. در چنین وضعیتی، از جمله مفاهیم اصلی تبیین قدرت و کارآمدی نظام سیاسی، «اقتدار» آن و کیفیت افزایش مشروعیت به منظور اعمال قدرت است. توفیق حکومت‌ها در انحصار اعمال قدرت در حوزه‌های مختلف و پذیرش عمومی شهروندان نسبت به چنین حقی است (ویر، ۱۳۸۷: ۹۱-۹۳).

مقبولیت نظم سیاسی از سوی مردم، سرمایه‌ای است کلیدی در بقای نظام و افزایش کارآمدی آن. هرچه اقشار مختلف شهروندان، اعتماد بیشتری به حاکمیت و شیوه‌های اعمال قدرت وی داشته باشند، چنین سرمایه‌ای بیشتر و قدرت دولت به منظور حل مشکلات و مسائلی نیز فزون‌تر می‌شود. به نظر می‌رسد، در میان اقشار شهروندان، نوع نگاه بدنه نخبه دانشگاهی و اعتماد آن‌ها، در میان سایر گروه‌ها و اقشار اهمیت بیشتری دارد. نگرش اساتید در میان بدنه دانشگاهی نیز به دلیل وزن ایشان و تأثیر آن‌ها بر فضای کلی دانشجویی اولویت و

اهمیت بیشتری دارد. ابعاد مختلف تأثیرگذاری در این زمینه را می‌توان در ساحات مختلف نگرشی و عملی مطالعه کرد (راید، ۲۰۰۸: ۶۰-۶۴).

بر اساس اهمیت و جایگاه ویژه اساتید دانشگاه، پرسش اصلی که در صددیم به آن پاسخ دهیم، عبارت است از: ابعاد مختلف اعتماد به کارگزاران نظام در میان اساتید دانشگاه چگونه است و چه جنبه‌هایی را دربرمی‌گیرد؟ منظور از ابعاد مختلف، ابعاد ذهنی و عینی (میزان اعتماد به نظام و کارگزاران آن) مرتبط با مقوله «اعتماد به نظام» در میان اساتید دانشگاه‌هاست. پرسش فرعی مقاله نیز عبارت است از: جنبه‌های ذهنی و نگرشی اساتید دانشگاه در خصوص اعتماد اساتید به کارگزاران نظام جمهوری اسلامی کدام است؟

پیشینه تجربی تحقیق

اعتماد از جمله مؤلفه‌ها و ابعاد اصلی سرمایه اجتماعی است که در پژوهش‌های معاصر مورد توجه جامعه‌شناسان قرارگرفت. در بررسی پیشینه تجربی مربوط به موضوع تحقیق، همان‌طور که ملاحظه می‌شود موردی در زمینه اعتماد عمومی اساتید دانشگاهی به نظام سیاسی مشاهده نشد. عمده پژوهش‌ها معطوف به وضعیت اعتماد دانشجویان بوده و همین امر حاکی از اهمیت بررسی چنین موضوعی است. علاوه بر موضوع، به لحاظ روش‌شناختی نیز عمده پژوهش‌های مذکور با توجه به روش پیمایشی و با تأکید بر گروه‌های خاصی از دانشجویان در شهری مشخص صورت پذیرفته است. در اینجا به اجمال، به دسته‌بندی مهم‌ترین پژوهش‌ها می‌پردازیم. دسته نخست از پیشینه تجربی پژوهش معطوف به سنجش میزان اعتماد اجتماعی در بدنه دانشگاهی است. این قبیل پژوهش‌ها عمدتاً به واسطه روش‌های کمی و ابزار پرسشنامه به گردآوری اطلاعات مبادرت کرده‌اند. تنها منبعی که حاکی از میزان اعتماد عمومی بدنه دانشگاهی به نظام است، پیمایش «نگرش‌ها و رفتار دانشجویان» است که در سال ۱۳۸۰ با همکاری ۲۱ دانشگاه، نه مرکز پژوهشی و پنج مؤسسه تحقیقاتی سراج‌زاده و جواهری در سطح ملی به اجرا گذاردند. از جمله مؤلفه‌های مورد بررسی در این پیمایش، نگرش‌ها و رفتارهای سیاسی است که بخشی از آن به وفاداری به نظام سیاسی و کشور اختصاص یافته است. برخی پیمایش‌های دیگر نیز به سنجش وضعیت اعتماد بدنه دانشگاهی پرداخته‌اند، اما عمدتاً به دانشگاهی خاص معطوف بوده‌اند و امکان تعمیم به کلیت بدنه دانشگاهی را ندارند. از جمله، قدیمی (۱۳۸۶) در پژوهشی

به بررسی میزان اعتماد اجتماعی در دانشگاه زنجان پرداخت. وثوقی و حیدری (۱۳۹۰) نیز در پژوهشی به بررسی میزان اعتماد در دانشگاه ایلام پرداختند.

دسته دوم از پژوهش‌ها، به بررسی روابط علی میان «اعتماد اجتماعی» و سایر متغیرهای زمینه‌ای یا غیرزمینه‌ای مرتبط با آن پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند تا با کمک آماره‌های معتبر هم‌تغییری متغیرهای مذکور را بسنجند و اعتبار آن را نیز بیازمایند. عمده این پژوهش‌ها نیز با بهره‌گیری از روش‌های کمی به گردآوری اطلاعات مبادرت کرده‌اند. از جمله محسنی تبریزی و شیرعلی (۱۳۸۸) به بررسی وضعیت اعتماد ۹۲۱۰ نفر از دانشجویان ایرانی مشغول به تحصیل در دانشگاه‌های آلمان پرداختند. نتایج حاکی از آن است که متغیرهای طول مدت اقامت در خارج از کشور، وضعیت تحصیلی، تعدد سفر به ایران، نارضایتی و وضعیت اجتماعی-اقتصادی تعیین‌کننده‌ترین عوامل تأثیرگذار بر اعتماد دانشجویان‌اند. در پژوهش دیگری، محمدزاده به بررسی عوامل مؤثر بر اعتماد دانشجویان دانشگاه تبریز پرداخت. نتایج پیمایش حاکی از آن است که بیشترین سهم در تغییرات آن مربوط به عوامل فرهنگی-اجتماعی است. در پژوهش دیگری، شارع‌پور و غلامزاده (۱۳۸۹) رابطه اعتماد اجتماعی و جامعه مدنی را با تأکید بر مشارکت در انجمن‌های داوطلبانه در دانشگاه مازندران بررسی کردند. نتایج پیمایش حاکی از آن است که برخلاف فرضیات استخراج‌شده از الگوهای نظری، رابطه‌ای میان مشارکت در انجمن‌های مذکور و افزایش اعتماد اجتماعی دانشجویان مشاهده نشده است. گروسی و همکاران (۱۳۸۶) نیز در پیمایشی رابطه اعتماد اجتماعی و احساس امنیت را در میان دختران دانشگاه آزاد جیرفت بررسی کردند که در نهایت به تأیید فرضیه ارتباط میان آن دو دست یافتند. با توجه به هر دو دسته از پیشینه تجربی، به نظر می‌رسد، اولاً هیچ‌یک از پژوهش‌های در دسترس، به صورت مستقل به بررسی وضعیت نگرش‌های سیاسی اساتید دانشگاه به صورت کلی و اعتماد آن‌ها به نظام جمهوری اسلامی یا کارگزاران آن نپرداخته و عمدتاً در بررسی وضعیت بدنه دانشگاهی، به دانشجویان بسنده شده است. همچنین، عمده پیمایش‌های مزبور نیز محدود به دانشگاه‌های محلی و منطقه‌ای است و غیر از یک مورد، امکان تعمیم نتایج به بدنه دانشجویی در کل کشور نیز وجود ندارد. ثانیاً عمدتاً پژوهش‌های پیشین از روش‌های پیمایشی به سنجش وضعیت نگرش‌های سیاسی و اعتماد بدنه دانشجویی به نظام پرداخته‌اند، در حالی که در پژوهش حاضر روش گردآوری اطلاعات تحلیل ثانویه داده‌های پیشین و مصاحبه کیفی از اساتید دانشگاه است و قصد تعمیم یا بسط نتایج به کل بدنه اساتید دانشگاهی در میان نیست.

مبانی نظری

با توجه به تغییرات معاصر و ایجاد پیچیدگی‌های فزاینده در سطوح و ابعاد مختلف، شیوه تحلیل آن نیز به همین میزان تغییر یافته است. در میان مقولات مورد توجه جامعه‌شناسان در شرایط کنونی، «اعتماد اجتماعی» از جمله مقولات اساسی و شاخصی از «سرمایه اجتماعی» است. چنین امری، به دلیل چرخش نظریه جامعه‌شناختی از سویه‌های صلب و سخت به وجوه نرم و نمادین است. به عبارت دیگر، هرچه به شرایط متکثرتر و پیچیده‌تر کنونی نزدیک‌تر می‌شویم، کفایت نظری الگوهای رسمی و قالبی نظریه جامعه‌شناختی که به دنبال ارائه مدل‌های فراگیر تبیین تحولات اجتماعی است، کاهش می‌یابد. از جمله مقولاتی که در این میان اهمیت می‌یابد، تأکید بر وجوه بینابین در شیوه‌های مواجهه کنشگران (در سطح خرد) و ساختار اجتماعی (در سطح کلان) است. «اعتماد اجتماعی» از جمله میانجی‌هایی است که شیوه‌های تعامل اطمینان‌آور اجزای نظام با یکدیگر را تبیین می‌کند (زومپکا، ۲۰۰۳: ۱-۳).

کنشگران در زندگی روزمره خود در موقعیت‌های مختلفی با یکدیگر ارتباط دارند و تلاش می‌کنند تا هنگامی که شناخت چهره‌به‌چهره‌ای از یکدیگر ندارند نیز به یکدیگر برای سامان‌دهی به نظم اجتماعی مدد رسانند. چنین امری در مواجهه با افرادی که آن‌ها را نمی‌شناسیم اهمیت فراوان می‌یابد و از این جهت، هر فرد برای تأمین نظم اجتماعی ممکن است در روز با افراد مختلفی مواجه باشد که لازم است به شیوه‌های خاصی با آن‌ها وارد تعامل شود و به آن‌ها اعتماد کند؛ در صورتی که آن‌ها را نمی‌شناسد. چنین وضعیتی برخلاف صورت‌های روابط عاطفی میان افراد است. هنگامی که افراد در اوضاع پیچیده کنونی قراردارند، نیازمند اعتماد به یکدیگرند بدون اینکه شناختی از یکدیگر به صورت مستقیم داشته باشند و صرفاً موظف‌اند وظایف یا حقوقی را برآورند که به صورت عام در نظام اجتماعی برای آن‌ها تعریف شده یا از آن‌ها انتظار می‌رود تا خللی در نظم جامعه ایجاد نشود (گیدنز، ۱۹۹۰: ۸۳).

مخاطرات و اعتماد عمومی دو روی یک سکه در شرایط مدرن‌اند که امکان تعامل را در قالب مقررات فراگیر و غیرشخصی فراهم می‌کنند. هنگامی که روابط در سطحی جهانی شده امکان ارتباطات فزاینده و تهی از زمان و مکان را به وجود می‌آورد، باید انتظار چنین امری را داشت تا افراد با دیگری که هیچ‌گاه آن‌ها را نمی‌شناسند وارد روابطی شوند که هر قدر بر مبانی قواعد از پیش تعیین‌شده رسمی استوار باشد، می‌یابد و در غیر این صورت، از میان می‌رود. در

چنین شرایطی، اتفاقاً اعتماد عمومی شرط اصلی بقای روابط محسوب می‌شود. چنین وضعیتی هنگامی بیش از پیش ضرورت پیدا می‌کند که نظام سرمایه‌داری مدرن خصلت اطلاعاتی می‌یابد (مت، ۲۰۰۴: ۱۰۶).

از جمله مهم‌ترین نظریه‌پردازان جامعه‌شناس که در خصوص نظام اجتماعی مدرن ایده‌های کلانی طرح کرده، پارسونز است. وی در تحلیل نظام اجتماعی، خرده‌نظام‌های چهارگانه‌ای را در وضعیتی هم‌افزا (سیبرنتیکی) طراحی می‌کند که بر اساس آن هر یک از آن‌ها از طرق میانجی‌هایی با یکدیگر در ارتباط‌اند. خرده‌نظام فرهنگی که بالاترین سطح اطلاعات نمادین سایر خرده‌نظام‌ها را فراهم می‌کند، با میانجی «اطمینان»^۱ چنین لازمه‌ای را محقق می‌سازد. نظام اجتماعی از طریق ایجاد همبستگی، وفاداری به اصول را به وجود می‌آورد و حدود آزادی عمل را تعیین می‌کند. نظام اجتماعی، شامل مجموع شبکه‌کنش‌های متقابل است که کنشگران با یکدیگر مناسبات ارتباطی دارند و از طریق میانجی اطمینان متقابل بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند (ترنر، ۱۹۹۸: ۳۰-۳۲؛ ریشه، ۱۳۷۶: ۹۱-۱۲۵؛ سوینچ‌وود، ۱۹۹۱: ۲۳۴-۲۳۷؛ ریتزر، ۲۰۰۳: ۲۳۶).

در شرایط معاصر، اطمینان به عنوان میانجی از این جهت اهمیت فزاینده‌ای می‌یابد که شرط ضروری ارتباط و انسجام کل نظم اجتماعی مدرن است. این نظم فرهنگی هم از طریق هنجارها و ارزش‌ها و آرمان‌های کلی که به کنشگران پیشنهاد یا تحمیل می‌کند، برایشان آمادگی ذهنی و انگیزه کافی فراهم می‌نماید. تأکید پارسونز در بحث از میانجی اطمینان بر تمامی سازوکارهایی است که با آن‌ها ارزش‌ها و هنجارها درونی‌شده، زمینه‌ساز تسهیل و تحقق روابط در سایر خرده‌نظام‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌شوند. بنابراین، در فهم نظریه پارسونز در خصوص اعتماد اجتماعی، باید فرهنگ را در وضعیتی هم‌افزا به صورت امری جاری و سیال لحاظ کرد که به دلیل اطمینان هنجارینی که با سازوکارهای مختلف تربیتی و تقنینی وضع می‌کند، امکان تحقق نظم میان بخش‌های مختلف را نیز فراهم می‌سازد. از این‌رو، در سلسله‌مراتب هم‌افزای پارسونزی، فرهنگ پدیده‌ای سیال است که به واسطه میانجی «اطمینان» در سایر نظام‌ها و خرده‌نظام‌ها نفوذ دارد، زیرا هر جا کنش هست فرهنگ و جهت‌گیری کنشگر از نظم اخلاقی که درونی‌شده نیز هست و این امر صرفاً با اطمینان متقابل میان بخش‌های

مختلف تحقیق‌پذیر است (همیلتون، ۱۹۹۲: ۱۱۰-۱۱۳؛ ریتزر، ۲۰۰۳: ۲۳۱-۲۳۲ و ۲۳۶-۲۳۷؛ بلاک، ۱۹۶۱: ۲۹-۳۳؛ سوینچ‌وود، ۱۳۸۰: ۲۷۸-۲۸۳).

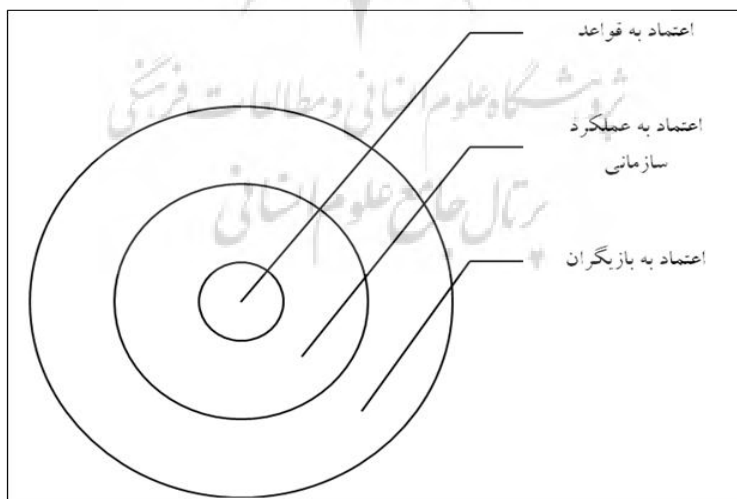
در فهم نظام‌یافته از تحولات مدرن، سیاست با میانجی قدرت با سایر نهادها مرتبط می‌شود. کنشگران با توجه به میزان مشروعیتی که برای حاکمیت و اعمال قدرت قابل باشند، بر میزان اقتدار نظم سیاسی حاکم نیز افزوده می‌شود. از این‌رو، در نظام‌های سیاسی معاصر، اعتماد از جمله مقولات اصلی موفقیت در تحقق اهداف است. حاکمیت با مردم سروکار دارد و هنگامی می‌تواند اقتدار پذیرفته‌شده به منظور تمشیت اراده سیاسی خود را تضمین کند که بدنه مردم مشکلات نظام را جزیی از مسائل ذهنی و دغدغه‌های خود بدانند. در این صورت، ظرفیت‌های لازم ایجاد می‌شود تا به دلیل اعتماد میان مردم و حاکمیت به عنوان میانجی، سرمایه‌های اجتماعی منبعی برای حل مشکلات باشند. مناسبات میان حاکمیت و مردم بر روابط دوسویه‌ای استوار است که تقویت یا تضعیف هر یک در دیگری به صورت مستقیم تأثیرگذار است. از میان طبقات و اقشار مختلف نیز گروه‌ها و اقشاری که توانایی رهبری، هدایت یا کنترل ذهنیت سایرین را دارند اهمیت بیشتری دارند. از این‌رو، اعتماد نخبگان مردم، بر افزایش اعتماد سایرین نیز یاری‌رسان است و در نهایت ظرفیت‌های نظام برای افزایش مشارکت عمومی به منظور حل مشکلات را افزایش می‌دهد.

متقابل بودن ارتباط مذکور به پیچیده‌تر شدن وضعیت می‌انجامد، به نحوی که با افزایش مشروعیت نظام بر اعتماد متقابل نخبگان نیز افزوده می‌شود. همچنین، با کاهش آن نیز به نحو فزاینده‌ای میزان اعتماد کاهش می‌یابد. در برخی نظریات مذکور، ارتباط فوق در سطوح و لایه‌های مختلفی ارزیابی و تبیین می‌شود. سه سطحی که در اینجا قابل بحث است عبارت‌اند از بازیگران، عملکرد و قواعد. سطح نخست، به کارگزاران و افرادی بازمی‌گردد که در جایگاه‌های مختلفی به صورت سلسله‌مراتبی مشغول ایفای نقشی در نظام‌اند. شخصیت فردی یا خصوصیات روان‌شناختی آن‌ها در نحوه عملکردشان تأثیرگذار است و نهایتاً آثار مثبت یا منفی به بار می‌آورد. رهبری که به دلیل وجوه شخصیتی سایرین را به انجام عملی ترغیب می‌کند، به افزایش اعتماد میان افراد یا نخبگان به دلیل ویژگی‌های موجود در سطح نخست می‌انجامد.

سطح دوم، به شیوه‌های مواجهه سازمانی بازمی‌گردد که افراد با ساخت‌های هر نظام دارند. به طور طبیعی، نظام‌های سیاسی متشکل سازمان‌های مشخصی‌اند که هر یک به صورت ایده‌آل باید وظیفه‌ای را برآورند یا نیازی را مرتفع سازند. عملکرد سازمان‌ها متناسب با شیوه‌های

ساخت‌یابی نظام متغیر است. تفکیک قوا به سه بخش تقنینی، اجرایی و قضایی ذیل نظارت رهبری حاکی از تمایز نقشی است که هریک از آن‌ها به عهده دارند. تداخل نقش یا تغافل آن به ایجاد نوعی بی‌اعتمادی در سطح سازمانی می‌انجامد. منظور از تداخل، انجام برخی نقش‌ها به موازات یکدیگر یا دوباره‌کاری سازمانی است. هنگامی که سازمانی از وظیفه‌ای که بر عهده اوست سر باز می‌زند یا آن را نادیده می‌انگارد، نوعی اختلال در مشروعیت آن سازمان ایجاد می‌شود و مردم در ارتباط با آن بخش دچار بی‌اعتمادی می‌شوند.

در سطح سوم، مردم نسبت به قواعد اصلی دچار بی‌اعتمادی می‌شوند و مشروعیت نظام از حیث چارچوب کلی نفی می‌شود. این سطح در مقایسه با سطح دوم اساسی‌تر و ژرف‌تر و سطح دوم در مقایسه با سطح نخست دارای چنین وضعیتی است. هنگامی که نظامی در این سطح مشروعیت خود را از دست دهد، می‌توان انتظار داشت که به احتمال زیاد مشروعیت خود در سایر سطوح را نیز از دست داده است. چنین وضعیتی برای نخبگان به صورت عمومی و اساتید دانشگاه به صورت ویژه، بروز می‌یابد. هنگامی که به لحاظ سازمانی افراد دچار بی‌اعتمادی می‌شوند، به احتمال زیاد در مواجهه با بازیگران یا کنشگران نیز دچار مشکل‌اند. هنگامی که استادی به قواعد اساسی و بنیانی تشکیل‌دهنده نیز دچار مشکل شود، به احتمال زیاد در دو ساحت دیگر نیز دچار بی‌اعتمادی می‌شود. به عبارت دیگر، مشروعیت نظام در این دو ساحت نیز وجاهت خود را نزد وی از دست داده است. در شکل ۱ وضعیت ارتباط و نسبت میان سه سطح مذکور ترسیم شده است.



شکل ۱. نسبت میان سطوح سه‌گانه اعتماد اساتید دانشگاه به نظام

روش پژوهش

به منظور پاسخگویی به سؤال‌های پژوهش از دو روش تحلیل ثانویه^۱ و مصاحبه‌های عمیق^۲ استفاده شده است. روش تحلیل ثانویه، به پرسش مربوط به میزان اعتماد اساتید دانشگاه به کارگزاران جمهوری اسلامی و روش مصاحبه عمیق به پرسش نگرش اساتید در خصوص وضعیت موجود مربوط است. در تحلیل ثانویه، مقصود استفاده از داده‌هایی است که مؤسسات یا محققان دیگری گردآوری کرده‌اند. با دستیابی به این اطلاعات کل مراحل ساختن پرسشنامه، اجرای آن و نمونه‌گیری حذف می‌شود. روش تحلیل ثانویه با مزیت سرعت بیشتر، حداقل هزینه و نمونه عالی، میدان تحقیق را بر طیف گسترده‌ای از محققان باز می‌کند. همچنین، این روش امکان تحلیل مقایسه‌ای و طولی را نیز به پژوهشگر می‌دهد (دواس، ۱۳۸۵: ۸۳ و ۸۱).

در پژوهش حاضر پیش از تحلیل یافته‌های مربوط به مصاحبه‌های اساتید دانشگاه، با استفاده از روش تحلیل ثانویه تغییرات اعتماد عمومی بدنه دانشگاهی با توجه به پیمایش‌های ملی تحلیل شد. منطبق انتخاب نمونه‌ها به منظور تحلیل ثانویه، تمامی پیمایش‌های ملی بود که به بررسی وضعیت اعتماد عمومی نیز پرداخته‌اند. همچنین، داده‌ها به تفصیل وضعیت بدنه دانشگاهی نیز عرضه شده است. از این‌رو، تمامی پیمایش‌های ملی در دسترس مرور شد و دو مورد از آن‌ها قابلیت مقایسه داشتند. پیمایش نخست، اولین موردی است که در سطح ملی اسدی (۱۳۵۳) انجام داد. مورد دوم، تکرار آن پیمایش سه دهه بعد در سال ۱۳۸۳ با گودرزی است. در میان سایر پیمایش‌ها، به مقایسه وضعیت اعتماد در موج دوم پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌ها نیز پرداخته شده است. لازم به ذکر است، در تمامی پیمایش‌ها به وضعیت اعتماد توجه نشده، همچنین در مواردی به دلیل تفاوت گویه‌ای یا گزینه‌ای چنین امکانی سلب شده است.

موج دوم پیمایش ۱۳۸۲، علاوه بر سنجش میزان اعتماد عمومی، به بررسی تفصیلی وضعیت اعتماد به اقشار و گروه‌های مختلف، از جمله کارگران، بنگاه‌دارها، قضات، پلیس راهنمایی و

رانندگی، نیروی انتظامی و برخی گروه‌های دیگر پرداخته است. علاوه بر این، میزان اعتماد به منابع خبری، از جمله رادیو و تلویزیون، مطبوعات، رادیوهای خارجی، ماهواره‌ها و اینترنت نیز سنجیده شده است. همین امر، داده‌های این پیمایش را از سایر موارد متمایز می‌سازد. تمامی سه پیمایش مزبور واجد شرایط مربوط به منطق نمونه تحلیل ثانویه بوده‌اند و از این جهت، پیش از تحلیل مصاحبه‌های کیفی، وضعیت اعتماد عمومی در بدنه دانشگاهی بر اساس داده‌های مربوط به این نمونه‌ها بررسی می‌شود.

پس از بررسی وضعیت موجود اعتماد عمومی اساتید با اعتماد عمومی مردم، عمده روش مورد استفاده مصاحبه‌های عمیق کیفی بوده است. در روش کیفی، اساساً قصد تعمیم نتایج به بدنه اساتید دانشگاهی در میان نیست و مصاحبه‌شوندگان از میان اساتید دانشگاه به صورت متنوعی انتخاب شده‌اند. شیوه نمونه‌گیری مطابق با «نمونه‌گیری هدف‌مند»^۱ و با توجه به افراد حاوی بیشترین اطلاعات در دسترس محقق بوده‌اند. برخلاف نمونه‌گیری احتمالی در روش‌های کمی، نمونه‌گیری هدف‌مند به منظور پاسخگویی به پرسش‌های تحقیق، با کاوش در میان مطلعان مربوط به موضوع در زمینه‌های مختلف به مواجهه فعالانه پرداخته و مسائل خود را در قالب الگوهای منعطف طرح می‌کند (آورباخ و سیلورشتاین، ۲۰۰۳: ۹۳-۹۴). در نمونه‌گیری هدف‌مند، نمونه‌ها بر اساس بیشترین اطلاعاتی که در ارتباط با موضوع تحقیق‌اند، «دست‌چین» می‌شوند. این روش، هنگامی استفاده می‌شود که اولاً اطلاعاتی از قبل از موضوع در ذهن محقق موجود باشد؛ ثانیاً در خصوص موضوع، پیشینه کافی وجود نداشته و محقق در پی بررسی ابعاد تحقیق نشده است و در زمینه تحقیق، افرادی در دسترس قرار دارند و محقق تلاش می‌کند تا ابعاد مورد سؤال را به صورت فعالانه با آنها بررسی کند (دنسکمب، ۲۰۰۷: ۱۷).

در انتخاب نمونه‌های هدف‌مند از میان اساتید دانشگاهی سه مؤلفه مد نظر قرار داشت تا بتوان از میان افراد مطلع در دسترس محقق به بهترین نمونه‌ها دست یافت: رشته تخصصی، گرایش سیاسی و دانشگاه محل خدمت. در خصوص مقوله نخست، از میان رشته‌های مختلف

علوم انسانی، تلاش شد تا پرمناقشه‌ترین رشته‌ها نسبت به مسائل سیاسی روز مطرح نظر قرارگیرند. از این جهت، سه رشته علوم اجتماعی، علوم سیاسی و فلسفه سیاسی به منظور نمونه‌گیری نظری از اساتید لحاظ شد. در مقوله دوم، از میان گرایش‌های سیاسی، تلاش شد از سه گرایش اصول‌گرایانه، اصلاح‌طلبانه و محافظه‌کارانه نمونه‌گیری هدف‌مند صورت گیرد. در خصوص دانشگاه محل خدمت نیز، سه دانشگاه رسمی مشغول به فعالیت در سه گرایش تخصصی فوق در تهران انتخاب شد و نمونه‌گیری هدف‌مند از میان آن‌ها (دانشگاه تهران، دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه علامه طباطبائی) صورت گرفت. با توجه به سه مؤلفه فوق، در ابتدا پنج نفر در مرحله اول و در مرحله بعد پنج نفر دیگر به صورت تکمیلی مورد مصاحبه قرارگرفتند. پس از تحلیل اولیه نتایج، در پایان با چهار نفر از اساتید دیگر نیز مصاحبه شد تا بتوان به بررسی برخی ابعاد مغفول یا مبهم پرداخت. لحاظ کردن این سه مؤلفه در نمونه‌گیری هدف‌مند، به افزایش «اعتبار»^۱ می‌انجامد.

یافته‌های تحلیل ثانویه: میزان اعتماد عمومی اساتید دانشگاه و تغییرات آن در سه دهه

اعتماد اساتید به نظام جمهوری اسلامی بخشی از اعتماد عمومی آن‌ها محسوب می‌شود. پیش از بررسی اعتماد اساتید به نظام، اعتماد عمومی آن‌ها و تغییرات آن با توجه به پیمایش‌های انجام‌شده در سال ۱۳۵۳ و ۱۳۸۳ ارزیابی شد (گودرزی، ۱۳۸۷).^۲ این دو پیمایش، امکان بررسی تغییرات را نیز به محقق می‌دهند چراکه پس از گذشت سه دهه، اولی پیش از انقلاب و دومی در دهه اخیر بوده است. به دلیل عدم دسترسی به داده‌های کمی و آماری در این زمینه امکان تحلیل وضعیت در سال‌های نزدیک به زمان نگارش وجود ندارد. بررسی اعتماد عمومی از جمله مؤلفه‌هایی است که ذیل «اعتماد تعمیم‌یافته» قابل بحث و بررسی است. آنچه به صورت فرضی جای تأمل دارد، تأثیرپذیری اعتماد نخبگان از جمله اساتید از وضعیت اعتماد عمومی کشور

1. Validity

۲. اولین پیمایشی که داده‌های آن به صورت جداول دویبعدی در اختیار محققان قرار دارد، مربوط به سال ۱۳۵۳ است که دکتر علی اسدی به سفارش مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران انجام داد. این پیمایش پس از گذشت سه دهه در سال ۱۳۸۳ به دست دکتر محسن گودرزی مجدداً با اصلاحات اجمالی انجام شد تا بتوان مبنایی برای مقایسه وضعیت اجتماعی در عرصه‌های مختلف فراهم کرد.

است. بنابراین، می‌توان روند تغییرات و تحولات آن را نیز هم به صورت نقطه‌ای و هم به صورت خطی (روندی) ارزیابی کرد.

داده‌های گردآوری‌شده اسدی در سال ۱۳۵۳ حاکی از آن است که حدوداً ۴۵ درصد از ایرانیان فاقد اعتماد عمومی‌اند. با گذشت سه دهه، داده‌های سال ۱۳۸۳ نشانگر افزایش بی‌اعتمادی است، چراکه این میزان به ۷۶ درصد افزایش یافته است. این وضعیت، حاکی از ایجاد بحرانی در حوزه اعتماد عمومی است. نمی‌توان صرفاً این بحران را به حوزه سیاسی مرتبط دانست، چراکه می‌توان علت آن را در سطح آرمان‌گرایی و انتظاراتی جستجو کرد که در انتهای دهه پنجاه منجر به بروز انقلاب شد و در دهه‌های بعد نیز تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را رقم زد. میزان انتظارات و عدم مطابقت واقعیت موجود با آن‌ها از جمله دلایلی است که به صورت بالقوه به افزایش شکاف میان مردم و حاکمیت می‌انجامد. با مقایسه داده‌های دو پیمایش، روند اعتماد عمومی از نیمه به حدود ۲/۳ جمعیت افزایش یافته است. این شکاف در میان نخبگان دارای تحصیلات عالی بیشتر است، به گونه‌ای که با افزایش میزان تحصیلات بر میزان بی‌اعتمادی نیز افزوده می‌شود. آنچه اهمیت دارد این است که بی‌اعتمادی عمومی در میان افراد تحصیل‌کرده پیش از انقلاب نیز وضعیت بدی داشته و در مقایسه با سایر گروه‌های اجتماعی، کمترین اعتماد را دارند. اما میزان اعتماد این گروه پس از گذشت سه دهه کاهش بیشتری یافته است.

در پیمایش دیگری که در سال ۱۳۸۲ انجام شد، گویه‌ای با عنوان «به نظر شما مردم چقدر قابل اعتمادند؟» طرح شده است. در جدول ۱ وضعیت پاسخ تمامی مردم با بدنه دانشگاهی مقایسه شده است.

جدول ۱. مقایسه میزان اعتماد عمومی مردم و بدنه دانشگاهی در سال ۱۳۸۲

بدنه دانشگاهی	عموم مردم	پاسخ
۷/۱	۲۷/۹	کم
۵۰	۵۵/۲	تاحدودی
۴۲/۹	۱۳/۹	زیاد
۲/۳۶	۱/۸۶	میانگین

لازم به ذکر است، تعداد اساتید دانشگاه که در این پیمایش مورد سؤال واقع شد، قابل مقایسه با نمونه کلی نیست و از این جهت مقایسه معنادار نیست. آنچه می‌توان صرفاً از چنین مقایسه‌ای

جویا شد، به نحو سلبی فقدان شکاف اعتماد در میان اساتید دانشگاه است. به نظر می‌رسد، میانگین اعتماد عمومی اساتید دانشگاه به دیگر مردم، بر حسب همین نمونه غیرنمایا از مردم عادی بیشتر است. به دلیل فقدان پیمایش‌های اختصاصی که از اساتید دانشگاه جمع‌آوری شده باشد و بتوان آن را به صورت کلی مبنای مقایسه‌ای با سایر مردم قرارداد، نیاز است تا با اتخاذ شیوه‌های کیفی و مصاحبه وضعیت موجود را بررسی کرد.

بنابر آنچه اشاره شد، میزان اعتماد عمومی مردم در مقایسه با دهه‌های گذشته کاهش کمتری یافته است؛ کاهشی که ضرورتاً قابل تحویل به شکاف میان نخبگان و نظام نیست بلکه می‌تواند حاکی از عدم مطابقت سطح آرمانی و مطلوب با واقعیت موجود باشد. چنین کاهشی در میان نخبگان و افراد تحصیل‌کرده بیشتر از سایرین است. این امر محدود به وضعیت کنونی نیست و در سال ۱۳۵۳ نیز وجود دارد. اساتید دانشگاه از جمله مهم‌ترین اقشار تحصیل‌کرده‌اند که به دلیل کمبود تعداد آن‌ها در پیمایش‌های ملی نمی‌توان آن را مبنای مقایسه با وضعیت عمومی اعتماد قرارداد. اما مقایسه اجمالی حاکی از آن است که به صورت سلبی شکاف عمیقی میان همین تعداد از اساتید با سایر نمونه‌های عمومی وجود ندارد. سطح میانگین اعتماد عمومی اساتید نیز بیش از سطح اعتماد عمومی مردم است؛ گرچه این بیشتربودگی، قابل تعمیم نیست و تعداد اندک مانع از چنین امری است. گرچه به لحاظ ایجابی نمی‌توان چنین امری را تأیید کرد اما به لحاظ سلبی امکان بروز گسست در میان اعتماد عمومی اساتید کاهش یافته است. به احتمال زیاد، در صورت کاهش نیز شاهد شکاف در اعتماد آن‌هاییم. همان‌طور که در بخش‌های بعدی نیز مشاهده خواهد شد، منظور از «گسست» بروز نوعی انقطاع در میان اعتماد به نظام است، به گونه‌ای که مشروعیت اصول و بنیادهای نظام از دست می‌رود. این در حالی است که منظور از «شکاف» بروز نوعی اختلاف یا تمایز در میان گروه هدف (اساتید دانشگاه) در خصوص اعتماد آن‌ها به نظام است. بنابراین، گرچه داده‌های موجود محدودیت زیادی را برای محقق در خصوص تحلیل وضعیت موجود و رصد تغییرات ایجاد می‌کند، اما می‌توان به صورت فرضی بروز شکاف را محتمل‌تر از بروز گسست دانست.

تحلیل نظر مصاحبه‌شوندگان در خصوص وضعیت عینی اعتماد اساتید دانشگاه به نظام

آنچه پس از بررسی مدل نظری و چارچوب مورد بحث در مصاحبه‌ها مورد توجه است، بررسی تطبیقی آن با وضعیت اعتماد اساتید در حال حاضر است. مقایسه دوره‌های مختلف با تأکید بر وضعیت کنونی از جمله نقاط تأکید در مصاحبه بوده است. یکی از اساتید مصاحبه‌شونده در این زمینه چنین اظهار کرد:

«لایه عملکرد کم‌وبیش در چهار سال اول آقای احمدی‌نژاد فضای به‌وجود آمده بود. علی‌رغم اینکه ایشان فرد فعالی در حوزه عملکرد بودند به لحاظ آن حس تحقیری که در نخبگان ایجاد می‌شد راجع به عملکرد دولت، نظر منفی به‌وجود آمده بود.»

به نظر وی، اساساً نوع برخورد و مواجهه آقای احمدی‌نژاد در دوره نخست با اساتید دانشگاه منجر به بروز برخی بی‌اعتمادی‌ها در مرحله اول نسبت به شخص ایشان به عنوان مسئول قوه مجریه^۱ شد و رفته‌رفته به کاهش اعتماد در سطح عملکرد سازمانی انجامید. یکی دیگر از اساتید در خصوص اختلاف یا بروز هر نوع شکاف یا فقدان مشروعیت و بی‌اعتمادی در خصوص سطوح مذکور چنین اظهار کرد:

«من فکر می‌کنم با توجه به عقلانیتی که در دانشگاه حاکم است [اساتید دانشگاه] کمتر به سمت تقابل با اصل نظام تمایل نشان خواهند داد؛ چرا که به هزینه‌های سنگین براندازی نظام واقف‌اند و حاضر نیستند چنین هزینه‌ای را به کشور تحمیل کنند. بیشتر اعتراضات متوجه دولت است. اعتراضات بنیادی و کارکردی زیادی وجود دارد. من فکر می‌کنم [در سطح عملکرد سازمانی] اعتراضات محدود به وزارت علوم خیلی زیاد نیست. یعنی اعتراضاتی هم که نسبت به وزارت علوم وجود داشته باشد، در واقع اعتراض به کلیت دولت است. اینکه تصور کنیم مثلاً گروهی در دانشگاه با دولت همراهی دارد ولی نسبت به وزارت علوم مخالفت دارد، فکر نمی‌کنم چندان حجم بزرگی را تشکیل بدهد، چرا که اصلاً مسئله اصلی خود دولت است و اعتراضات نسبت به کل دولت است و نظام. من فکر می‌کنم نگاه منتقدانه نسبت به نظام در جامعه و دانشگاه وجود داشته باشد، ولی رویکرد براندازانه ندارد. اما در مورد دولت این قضیه بسیار شدیدتر است تا کل نظام. نسبت به دولت از رأس تا پایین اعتراضات جدی‌ای وجود دارد.»

۱. بی‌اعتمادی سطح نخست: بی‌اعتمادی نسبت به بازیگران

آنچه در بحث مصاحبه‌شونده فوق اهمیت دارد، پرهیز اساتید دانشگاه از معارضه با سطح بنیادی و هسته مرکزی اعتماد به نظام است. به عبارت دیگر، خود اساتید نیز به صورت انضمامی و عملکردی بخشی از بدنه نظام محسوب می‌شوند و در صورت بروز مشکلات، انتقاد خود را به اصل و بنیاد نظام باز نمی‌گردانند، بلکه عملکرد دولت در کلیت را دچار ضعف یا انتقاد می‌پندارند. در چنین وضعیتی، اعتراض یا انتقادهای صورت گرفته عمدتاً متوجه بدنه دولت است. نکته اصلی که در این مصاحبه اهمیت دارد، تأکید و عطف نظر اساتید منتقد به کلیت دولت است نه صرفاً وزارت علوم که بخشی از دولت و بیش از سایر بخش‌ها اساتید با آن در ارتباطند. در رابطه با توصیف روند اعتماد اساتید پس از انتخابات ۱۳۸۸، وی چنین اظهار کرد:

«ما داریم به سمت عدم مشروعیت در قواعد حرکت می‌کنیم؛ یعنی اینکه مثلاً چه کسی گفته باید جمهوری اسلامی باشد؟ یعنی شعارهایی که داده می‌شود نشان‌دهنده این است که این منازعه درباره مشروعیت دارد به سمت نزاع‌های درونی کشانده می‌شود و طبیعتاً در این لایه درونی هم رهبر درگیر می‌شود، هم نهادهای اساسی و هم خود مفهوم جمهوری اسلامی و حتی قانون اساسی؛ یعنی، بنیادی‌ترین عناصر جمهوری اسلامی الان درگیر این مسئله شده‌اند. این شکنندگی می‌تواند خیلی خطرناک باشد. با شانه خالی کردن دولت آقای احمدی‌نژاد و مسئولانش، این عدم مشروعیت به حاکمیت پاس داده شده است. اینجاست که شاید ما به بحرانی‌ترین و خطرناک‌ترین وضعیت برسیم. اگر ما این تقابل را در لایه سوم نگه داریم، به سمت وضعیت بدی حرکت خواهیم کرد؛ یعنی، به سمتی می‌رویم که بنیان‌های جمهوری اسلامی مورد انتقاد و مورد تردید قرار بگیرد. بنابراین، تا حدود زیادی از این بنیان‌ها مشروعیت‌زدایی می‌شود. مهم نیست که در این دوره و وضعیت سرکوب بشود یا نه؛ یعنی، ممکن است که آدم‌ها به دلیل سرکوب ساکت شوند؛ اما عدم مشروعیت از بین نخواهد رفت. اگر این وضع با همین شکل - شانه خالی کردن بازیگران و انتقال عدم مشروعیت به قواعد - ادامه پیدا کند، وضع بسیار نگران‌کننده است.»

با توجه به اظهارات مصاحبه‌شوندگان، عمده اساتید دانشگاه به اصل و اساس قواعد بنیادین نظام بی‌اعتماد نیستند. اما واقعیتی که اهمیت دارد، سوق پیدا کردن آن‌ها به دلیل وجود مشکل در لایه‌های بالاتر و سطحی‌تر به سطوح بنیادی و هسته‌ای است. گرچه تعداد چنین اساتیدی کمتر از گروه‌های دیگر است، اما به لحاظ کیفی اهمیت بسیار زیادی دارد. بروز اختلال در اعتماد به

هسته بنیادین نظام به سایر بخش‌ها به تدریج سرایت می‌کند، یا به بخش‌هایی از بدنه دانشجویی رخنه می‌کند و عواقب بدتری به همراه دارد. به نظر می‌رسد، عملکرد دولت در نظر مصاحبه‌شوندگان عمده‌ترین تأثیر بر چنین وضعیتی را داراست. مسئولیت‌پذیری دولت جلوی چنین رسوخی را می‌گیرد، چراکه وجود ناکارآمدی یا بدسازمان‌یافتگی در برخی بخش‌ها یا سازمان‌ها، نباید به اصل و بنیاد قواعد نظام تسری یابد. در صورتی که هر بخش مسئولیت عمل خود را بپذیرد دامان سایر بخش‌ها از عملکرد دیگر بخش‌ها مبری خواهد بود.

بی‌اعتمادی نخبگان به بازیگران یا عملکرد آن‌ها هنگامی که متوجه قواعد و بنیادهای اصلی نظام شود، به گسست‌های ترمیم‌ناپذیر تبدیل می‌شود. در دو سطح بالاتر می‌توان از شکاف‌هایی صحبت کرد که به تدریج با اعمال اصلاحات از دو طرف قابل ترمیم است. اما هنگامی که شکاف مذکور به لبه گسست کشیده می‌شود، می‌توان آن را با پرتگاهی مقایسه کرد که در آن شعله‌های تفرقه فروزان شده است. این اختلاف قابل ارجاع به دو سطح بازیگران و عملکرد است. آنچه می‌تواند با توجه به آیه فوق امر نابخشودنی محسوب شود، اختلاف در بنیادهای اصلی است که خداوند از آن تحت عنوان «حبل‌الله» یاد کرده است. بنابراین، باید از بروز چنین گسستی جلوگیری کرد.^۱ عمده اساتید دانشگاه که مورد مصاحبه قرار گرفتند، بروز شکاف میان برخی بازیگران یا عملکرد آن‌ها با اساتید را قبول داشتند. آنچه مهم است، خطری است که به دلیل مذکور در حال تسری به قواعد بنیادین است. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این ارتباط چنین اظهار داشت:

«من [وجود] شکاف را تأیید می‌کنم؛ ولی آن را از دو طرف رو به گسترش می‌بینم؛ یعنی، معتقدم متأسفانه روزه‌روز این شکاف دارد عمیق‌تر می‌شود. اگر یک طرف بد می‌فهمیدند مشکل نبود. مسئله ما این است که دو طرف بد می‌فهمند؛ یعنی، هم آن کسانی که کنشگران اجتماعی مسائل بعد از انتخابات‌اند و هم آن کسانی که می‌خواهند مواجهه و مقابله کنند.»

به نظر وی، اشتباه عملکرد از سوی دو طرف به بروز مشکل می‌انجامد. این امر نیز به ارتباط میان اساتید دانشگاه و دولت نیز محدود نمی‌شود و سایر کنشگران را نیز شامل می‌شود. به همین

۱. همان‌طور که در عبارات فوق مشاهده می‌شود، بی‌اعتمادی در سطوح اولیه و ثانویه (بازیگران و عملکرد) تعبیر به «شکاف» شده است. اما هنگامی که چنین امری به هسته بنیادین در سطح قواعد کشیده می‌شود، از آن تعبیر به «گسست» شده است.

دلیل به عقیده وی، از یک سو دولت باید در ظاهر رفتارها و برخوردهای خود خصوصاً با بدنه نخبه دانشگاهی برخی شئون را رعایت کند. همچنین، نخبگان نیز باید منطق عملکرد دولت را با توجه به اهدافش فهم کنند. در این زمینه وی چنین گفت:

«من معتقدم که دولت ما در ناحیه عمل رفتارهایش، رفتارهای ظاهرالتوجیه نیست. تأکید می‌کنم نمی‌خواهم بگویم که فاقد توجیه است و نخبگان در همراهی با یک دولت این توجیه ظاهری را می‌خواهند. باید بفهمند منطق تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی دولت چیست. نکته دیگر اینکه دولت ارتباطی هم با نخبگان ندارد. به نظر می‌رسد این عدم ارتباط هم به مسئله اول دامن می‌زند و هم خودش یک دلیل جداگانه‌ای برای عدم همراهی نخبگان با دولت می‌شود. شاید مهم‌ترین عرصه بی‌اعتمادی به دولت هم رفتارهای شخصی آدم‌های متصل به دولت باشد. ما رفتارهایی را در دولت در مورد شخص آقای رئیس‌جمهور دیدیم که این رفتارها به شدت از سوی نخبگان غیرقابل پذیرش هستند. مثلاً فرض کنید مسئله آقای کردان یک مسئله تمام شده است؛ ولی یک ایمیج از آقای رئیس‌جمهور در ذهن نخبگان می‌گذارد که این ایمیج حالاً‌ها به آب زمزم و کوثر هم پاک نمی‌شود. یا مثلاً داستان آقای مشایی، یا داستان‌های دیگری که داستان‌های خیلی پیچیده‌ای هم نیستند؛ ولی این تصویر را در ذهن نخبگان می‌گذارد که این رفتارها، خیلی رفتارهای فاصله‌دار با عقلانیت محسوب می‌شوند. به نظر من رفتارهای رئیس‌جمهور بیشتر از رفتارهای کلی دولت در فاصله گرفتن نخبگان از دولت نقش دارد.»

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، بی‌اعتمادی پیش‌رونده به قواعد در میان نخبگان به خصوص تعداد اندکی از اساتید دانشگاه، عمدتاً از بازیگران سیاسی یا اجرایی شروع می‌شود و رفته‌رفته به عملکرد سازمان‌ها تسری می‌یابد. آنچه اهمیت دارد، تأکید و توجه به رفتارها و عملکردهای ریاست جمهوری پس از انتخابات است که محملی برای افزایش یا کاهش اعتماد محسوب می‌شود. گرچه توده‌هایی از مردم به این قبیل رفتارها گرایش دارند، اما تعدادی از نخبگان نیز نسبت به آن بدبین‌اند. همین امر محل سؤال در برخی از مصاحبه‌هاست. یکی از اساتید در بیان اینکه چه دلیلی برای چنین بدبینی‌ای در میان برخی اساتید و نخبگان وجود دارد، چنین اظهار کرد:

«یکی از دلایلی این است که نگرش آقای احمدی‌نژاد برخلاف شعارهایی که می‌داد، کاملاً ضد‌نخبه‌گرایانه بود. به عبارت دیگر، رفتار ایشان در سخنرانی‌هایشان نوعی تحقیر نخبگان و دانشگاهیان را به دنبال داشته است. یک تفسیر از سخنان آقای احمدی‌نژاد این بود که تنها آن‌ها که با ما موافقاند نخبه هستند... آقای احمدی‌نژاد می‌خواست از همان شیوه‌هایی که در سخنرانی‌هایشان برای توده استفاده می‌کرد، برای نخبگان هم استفاده کند و این به شدت توی ذوق می‌زد و بسیار آزاردهنده بود و به نوعی تعبیر توهین در آن احساس می‌شد؛ یعنی، شما اگر تکنیک‌های سخنرانی و نحوه بیان و استدلال آقای احمدی‌نژاد را در نظر بگیرید، این مسئله کاملاً برای دانشگاهیان تحقیرکننده و توهین‌آمیز تلقی می‌شد... معنایش این بود که دولت مقتدری مثل دولت آقای احمدی‌نژاد فقط به رهنمودهای رهبری نیاز دارد و عملکرد خودش. نخبه‌ها هم اینجا هیچ‌کاره‌اند. کما اینکه ایشان همین رویکرد را نسبت به حوزه هم داشت. بنابراین، این دو بخش را هم در حوزه از دست داد و هم در دانشگاه. به نظر من این یکی از دلایل اصلی واکنش بود.»

مجموع چنین نظرهایی، تقابل میان نخبه‌گرایی / توده‌گرایی را محور اصلی تبیین روابط اساتید دانشگاه با دولت قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد، چنین امری هم از جانب دولت و هم با توجه به عملکرد نخبگان در حال تقویت شدن است؛ به گونه‌ای که دولت به اظهارات نخبگان توجه جدی نشان نمی‌دهد و خود را در برخی موارد مستغنی از آن نشان می‌دهد و برخی اساتید نیز در مقابل تلاشی برای مداخله نشان نمی‌دهند و هرگونه همکاری یا تعامل با دولت را متضاد با عملکرد آکادمیک خویش تلقی می‌کنند. به عبارت دیگر، همکاری با دولت جزئی از خطوط قرمز برخی اساتید محسوب می‌شود. چنین افرادی تلاش می‌کنند تا خود را مبری از هر گونه ارتباط با دولت نشان دهند. این افراد در سایر دوره‌های سیاسی در جمهوری اسلامی نیز عمدتاً مخالفت خود با قواعد بنیادی نظام را در صورت‌های مختلف از خود بروز داده‌اند. بنابراین، بدنه اساتید دانشگاه اگرچه به عملکرد اشخاص یا برخی سازمان‌ها انتقاد وارد می‌کنند، آن را به کلیت نظام تسری نمی‌دهند و در صورت امکان منتظر محملی از سوی دولت‌اند تا بتوانند دست همکاری دراز کنند. غیر از اساتیدی که وجهه آکادمیک خود را در مبارزه با اصول و قواعد حاکمیت می‌دانند و حیات خود را در نفی و نقد می‌جویند، مابقی انتقادها عمدتاً به بازیگران یا کارآمدی سازمان‌هاست. هنگامی که دولت نیز محمل مناسبی برای تعامل یا شنیدن انتقادها فراهم نکند، به تدریج چنین نقدهایی به سمت اصول نیز کشانده می‌شود.

در میان مواردی که اساتید عمدتاً از آن انتقاد می‌کنند، وجهه بین‌المللی ایران و تضعیف منزلت ایران از جمله مواردی است که به کارآمدی نظام از نظر ایشان خدشه وارد کرده است. یکی از اساتید در این زمینه چنین گفت:

«نکته دیگر به وجهه ایران در نظام بین‌المللی برمی‌گردد. برای دانشگاهیان این وجهه خیلی مهم است. یعنی تصویر مثبت از ایران در خارج از ایران. به هر حال آقای خاتمی توانسته بود این تصویر را ایجاد کند و این مایه خرسندی قشر نخبه و دانشگاهی شده بود. در حالی که منفی کردن وجهه ایران در نظام بین‌المللی - خواسته یا ناخواسته - خیلی برای دانشگاهیان ناراحت‌کننده بود.»

علاوه بر وجوه سیاسی در عرصه بین‌الملل، شیوه تطابق شعارها با عملکرد دولت (که در بخش‌هایی از اظهارات مصاحبه‌شوندگان نیز منعکس شد) و عملکرد ضدنخبگی دولت در برخی زمینه‌ها و عدم توجه به انتقادات و نظرات کارشناسانه، عمده‌ترین مواردی است که موجب افزایش شکاف بی‌اعتمادی میان نخبگان و اساتید با بدنه اجرایی نظام می‌شود. عدم ترمیم موارد متأسفانه به بروز تدریجی گسست در ابعاد بنیادی می‌انجامد. به منظور بررسی راهکارهایی که به کاهش چنین روندی منجر گردد یا وضعیت را به سمت مطلوب سوق دهد، نیازمند بررسی غایات مطلوب و موانعی است که در این میان در نیل به آن‌ها وجود دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

«اعتماد» از جمله مفاهیم اساسی در مطالعات اجتماعی معاصر است که به دلیل تغییرات ایجادشده در شرایط کنونی، جایگاه تبیینگری نسبت به سایر مقولات یافته است. پس از انقلاب، نظامی شکل گرفته که به دنبال تأمین مشروعیت با توجه به جلب اعتماد حداکثری در میان اقشار مختلف مردم است. در میان گروه‌های مختلف، دانشگاهیان خصوصاً بدنه اساتید از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و امکان تأثیرگذاری بر دانشجویان بسیاری را دارند. در مقاله حاضر، به بررسی وضعیت تغییرات و نگرش اساتید دانشگاه به کارگزاران جمهوری اسلامی پرداخته‌ایم. به منظور دستیابی به اهداف مذکور، از دو روش تحلیل ثانویه پیمایش‌های ملی انجام‌شده و مصاحبه‌های عمیق با اساتید منتخب استفاده شده است.

از طریق روش تحلیل ثانویه، تغییرات مربوط به اعتماد عمومی اساتید ارزیابی شد. منبع اصلی تأمین داده‌های کمی در اینجا، پیمایش‌های ملی در سطح ایران است که بتوان بر اساس آن‌ها روند تحولات اعتماد تعمیم‌یافته با تأکید بر قشر اساتید دانشگاهی را بررسی کرد. تحلیل ثانویه داده‌ها، حاکی از آن است که اعتماد عمومی گروه‌های مختلف به ویژه اقشار نخبه دانشگاهی نسبت به دهه‌های قبل کاهش یافته است. برای فهم معنای چنین تحولی و تبیین عوامل مؤثر بر آن نمی‌توان کاهش را ضرورتاً ناشی از کاهش توانایی نظام سیاسی دانست، چراکه محدودیت‌های پیمایشی، امکان چنین نتیجه‌گیری را به محقق نمی‌دهد.

روش پاسخگویی به ابعاد نگرشی و ذهنیتی اساتید دانشگاه در خصوص اعتماد به کارگزاران نظام، نمونه‌گیری هدف‌مند است. این نمونه‌گیری، هنگامی مورد استفاده محقق قرار می‌گیرد که اطلاعاتی در خصوص موضوع تحقیق در ذهن وجود دارد و کارشناسانی با بیشترین میزان اطلاعات به موضوع در دسترس‌اند. بنابراین، بدون ادعای تعمیم به صورت غیراحتمالی در مراحل مختلف با نمونه‌های منتخب مصاحبه می‌شود. ملاک انتخاب نمونه‌های هدف‌مند در تحقیق حاضر، بر اساس سه مؤلفه اصلی رشته تخصصی، گرایش سیاسی و دانشگاه محل خدمت صورت پذیرفت. در مرحله نخست، پنج نفر از اساتید سه گرایش علوم اجتماعی، علوم سیاسی و فلسفه سیاسی که بیشترین ذهنیت را به مباحث سیاسی و نزاع‌های مربوط به آن داشتند از سه جریان سیاسی اصول‌گرا، اصلاح‌طلب و محافظه‌کار انتخاب شدند. فرایند نمونه‌گیری نظری محدود به سه دانشگاه تهران، تربیت مدرس و علامه طباطبایی به عنوان مراکز اصلی آکادمیک در حوزه علوم انسانی در تهران شده است. در مرحله بعد، پنج نمونه دیگر انتخاب شد و پس از تحلیل اولیه اطلاعات گردآوری شده چهار نمونه دیگر برای افزایش سطح اشباع و رفع برخی ابهام‌های مورد مصاحبه قرار گرفتند.

نمونه‌گیری هدف‌مند، برخلاف نمونه‌گیری احتمالی به دنبال تعمیم نتایج به جمعیت آماری نمی‌تواند باشد. نتایج کیفی برآمده از مصاحبه‌ها، حاکی از آن است که اعتماد اساتید دانشگاه به نظام قابل تحلیل در سه سطح به نحوی سلسله‌مراتبی است. در سطحی‌ترین لایه اعتماد به بازیگران قرار دارد. پس از آن اعتماد به عملکرد سازمانی است و در هسته مرکزی آن، اعتماد به قواعد جای گرفته است. وضعیت سلسله‌مراتبی در اعتماد اساتید به سطوح مختلف مذکور، حاکی از آن است که روند کاهش اعتماد در قاطبه بدنه نخبگان دانشگاهی و اساتید، از وضعیت اعتماد آن‌ها به بازیگران (به عنوان کنشگران فعال در بدنه نظام) آغاز شده و در صورت تکرار و

استمرار آن، به تدریج بی‌اعتمادی به لایه بعدی نیز تسری می‌یابد. در این مرحله آنچه نگرش اساتید را در خصوص اعتماد به نظام مخدوش می‌سازد، فقدان کارآمدی نهادهای مختلف در بدنه نظام است. هرچه تعهد سازمانی بخش‌های مختلف، نسبت به اتیان وظایف محوله کاهش یابد، اعتماد اساتید به نظام نیز کاهش می‌یابد. چنین امری نیز به تدریج از دل بی‌اعتمادی به بازیگرانی حاصل می‌شود که پست‌ها و موقعیت‌های مختلف سازمانی (اعم از اجرایی، قضایی و تقنینی) را داریند. افزایش میزان اعتماد اساتید به کنشگران در موقعیت‌های مذکور نیز به تدریج به افزایش اعتماد به سطوح و لایه‌های بیرونی نظام منتج می‌شود. آنچه از دل مدل سلسله‌مراتبی فوق برمی‌آید، خصلت تبیین‌کننده‌ای است که به وضعیت کاهنده سطح اعتماد عمومی اساتید دانشگاه داراست. بنابر اظهارات اساتید دانشگاه، اعتماد اساتید در سطوح بیرونی نسبت به بازیگران در حال کاهش است؛ چراکه انتظارات بدنه اساتید به دلیل انقلاب نسبت به عملکرد اشخاص و کارآمدی نهادها افزایش یافته است. آنچه تهدیدی در این زمینه محسوب می‌شود، تثبیت چنین وضعیتی است که به تدریج به هسته مرکزی اعتماد به نظام نیز تسری می‌یابد. بنابر اظهارات مصاحبه‌شوندگان، در حال حاضر عمده بدنه اساتید به قواعد مشروعیت‌بخش به نظام اعتماد دارند و انتظار آن را می‌کشند تا عملکرد سازمانی در سطوح میانی و شیوه ایفای نقش اشخاص در سطوح بیرونی بر اساس آن ترمیم شود و در سطح انتظارات و آرمان‌های مولود انقلاب باشد.

منابع

- اسدی، علی (۱۳۵۳) گرایش‌های فرهنگی و نگرش‌های اجتماعی در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- دواس، دی. ای (۱۳۸۵) پیمایش در تحقیقات اجتماعی، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: نشر نی.
- ریشه، گ. (۱۳۷۶) جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: تیان.
- سراج‌زاده، حسین؛ جواهری، فاطمه (۱۳۸۲) نگرش‌ها و رفتار دانشجویان، تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- سوینچوود، آلان (۱۳۸۰) تحلیل فرهنگی و نظریه سیستم‌ها، مفهوم فرهنگ مشترک: از دورکیم تا پارسونز، مترجم: محمد رضایی، ارغنون، شماره ۱۸: ۲۷۵-۲۹۲.

- شارع‌پور، محمود و غلامزاده، خلیل (۱۳۸۹) «رابطه عضویت در انجمن‌های داوطلبانه با میزان اعتماد اجتماعی در میان دانشجویان دانشگاه مازندران»، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۳۸: ۲۲۱-۲۴۳.
- قدیمی، مهدی (۱۳۸۶) «بررسی میزان اعتماد اجتماعی و عوامل مؤثر بر آن در بین دانشجویان دانشگاه‌های زنجان»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۳: ۳۲۵-۳۵۶.
- گروسی، سعیده و میرزایی، جلال و شاهرخی، احسان (۱۳۸۶) «بررسی رابطه اعتماد اجتماعی و احساس امنیت (مطالعه موردی دانشجویان دختر دانشگاه آزاد جیرفت)»، فصلنامه دانش انتظامی، شماره ۳۳: ۲۶-۳۹.
- گودرزی، محسن (۱۳۸۲) موج دوم ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان؛ یافته‌های پیمایش در ۲۸ مرکز استان کشور، تهران: دفتر انتشارات طرح‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- گودرزی، محسن (۱۳۸۷) گرایش‌های فرهنگی و نگرش‌های اجتماعی ایرانیان کل کشور، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- محسنی تبریزی، علیرضا و شیرعلی، ا. (۱۳۸۸) «عوامل مؤثر بر اعتماد اجتماعی دانشجویان ایرانی خارج از کشور: موردپژوهی دانشگاه‌های کشور آلمان»، فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، شماره ۵۲: ۱۵۱-۱۸۰.
- وبر، ماکس (۱۳۸۷) دین، قدرت، جامعه، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هرمس.
- وثوقی، منصور و حیدری، سعیده (۱۳۹۰) «بررسی میزان اعتماد اجتماعی دانشجویان دختر دانشگاه‌های شهر ایلام و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن»، فصلنامه جامعه‌شناسی مطالعات جوانان، شماره ۳: ۱۶۱-۱۸۰.
- Black, M. (1961), **The Social Theories of Talcot Parsons**, New York: Englewood Cliffs.
- Denscombe, Martyn (2007), **The Good Research Guide**. New York: McGraw-Hill.
- Eccles, Jacqueline S. (2007) **Handbook of Socialization: Theory and Research**, Edited by: Grusec, Joan E. & Hastings, Paul D. New York: Guilford Publishing.
- Giddens, Anthony (1990), **The Consequences of Modernity**, Cambridge: Polity Press.
- Hamilton, P. (1992), **Talcott Parsons**, London: Ellis Horwood Limited.
- Mott, W. H. (2004), **Globalization: People, Perspectives, and Progress**, New York: Greenwood Publishing Group.
- Mott, W. H. (2004), **Globalization: People, Perspectives, and Progress**, New York: Greenwood Publishing Group.
- Reid, Loree Cobb (2008), **Faculty Trust and Its Impact on Voluntary Teacher Turnover Intentions**, Michigan: ProQuest.
- Ritzer, G. (2003), **Sociological Theory**, New York: Rondon House.
- Swingewood, A. (1991), **A Short History of Sociological Thought**, London: MacMillan.
- Sztompka, Pieter (2003), **Trust: A Sociological Theory**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Turner, J. H. (1998), **The Structure of Sociological Theory**, California: Wadsworth Publishing Company.